

دشت قبچاق و ایرانویج آئین‌ها و دین یگانه ایرانیان و توران و بررسی کیش زرتشت

فریدون جنیدی



آن دشت‌های گسترده و کوهستان‌ها و رودهای فراوان، در همسایگی خود سرزمینی دارند که تاریخ آن و سرگذشت مردمان آن در کهن‌ترین کتابهای بازمانده از زمانهای دوردست آمده است. و آن سرزمین آریاویج یا ایرانویج است.

در کتاب وندیداد که یکی از این کتابهای کهن جهان است درباره سرزمین نخستین آریائیان چنین آمده است که: «خداوند نخستین سرزمینی را که آفرید ایرانویج بود و چون آن سرزمین از مردمان و ستوران و گله‌ها و توده‌های سرخ آتش پر شد سرزمین خوارزم آفریده شد و پس از آن سُغد (سرزمین کنونی سمرقند و بخارا و تاشکند) و پس از آن مرو و دیگر سرزمین‌ها...».

زمین‌شناسی امروز نیز بدین نکته رسیده است که نخستین سرزمین‌ها که در دشت‌های یخ زده آماده پذیرش و پرورش مردمان نخستین شد جلگه‌های پیرامون دریاچه خوارزم بود (که امروز آرال خوانده می‌شود) و همسانی پژوهش‌های دانش امروز با نوشته‌های آن دفتر کهن شگفتی نگرندگان امروز را بر می‌انگیزد.

در آن سرزمین باستانی، هزاران سال زندگی به آرامش می‌گذشت تا آن که سرمای شگفت آن سرزمین را فراگرفت و گروه گروه مردمان و جانوران را وادار به گریز کرد. چگونگی گریز مردمان که در همان دفتر کهن آمده است با چگونگی گریزی که دانشمندان امروز زمین‌شناسی می‌گویند، یگانه است.

زمان آن سرمای بزرگ جهانی با پژوهش‌های امروز روشن شده است که از شانزده هزار سال پیش تا ده هزار سال پیش را در بر می‌گیرد. پیش از شانزده هزار سال و پس از آن تا هفت هزار سال پیش بر پایه نوشته‌های یک دفتر کهن دیگر به نام **مینوی خرد** نگرش به آسمان و ستایش ستارگان و کهکشان‌ها و ماه و از همه برتر خورشید بود. خانه‌هایی که در آن زمان ساخته می‌شد در بخش بالای دیوار چند پنجره از چهار سو داشت که نمونه‌ای از آن در کاوش‌های شهر شاهرود بر دست باستانشناسان ژاپنی پیدا شده است و هم اکنون در موزه ملی ایران نگهداری می‌شود.

شیوه ساختن این نخستین خانه که نمونه آن امروز در دست است در همان دفتر کهن وندیداد چنین آمده است که: «روشنایی آن خانه بر دو گونه است: یکی روشنایی پائین (که روشنایی آتش باشد) و دیگری روشنایی بالا چنانکه در همه ساعت‌های شب و روز برآمدن و فرو رفتن همه ستارگان و ماه و خورشید از روزنه‌های آن دیده شود».

این یادآوری‌ها از برای آن است که پی بریم که در دفترهای کهن ایرانی اشاره به زمان‌هایی بس دور شده است که دانش امروزی و تجزیه کربن-۱۴ زمان آن را به بیست تا هفت هزار سال پیش می‌برد.

پس از این دورانِ دراز، کیشی در میان ایرانیانِ نخستین پدید آمد که با ستایش مهر (یعنی فروغ سپیده‌دمان) همراه بود. کیش مهر، کیش پیمان و راستی بود و نماد آن را روشنایی سپیده‌دم گرفتند از آنجا که در پرتو روشنایی، دروغ و پیمان‌شکنی از همه سو دیده می‌شود.

در یک کتاب باستانی دیگر به نام **مهریشت** گستره سرزمین‌هایی که مردمان آن پیرو کیش مهر بودند چنین شرح داده شده است:

«از شمال، دهانه رود آرتنگ (که همین سیر دریای کنونی بوده باشد) از جنوب جزیره‌ای به نام فاره در میان اقیانوس جنوبی بر روی خط راست (استوا) از شرق، مشرق هندوستان باستان، و از سوی غرب، جایی که خورشید در شبانگاهان به دریا فرو می‌رود».

که همانا مغرب ایرلند باشد و در زمان ما چندین نیایشگاه میترا در ایرلند پیدا شده است که راستی سخنانِ دفترهای کهن ایرانی را نشان می‌دهد.

کیش مهر چنانکه گفته شد کیش پیمان و راستی بود و این سخن از گفتارهای پیران و یسه پهلوان توران درباره ایرانیان گفته شده است:

«ز پیمان نگردند ایرانیان»

چند بار در داستان‌های شاهنامه آمده است که پهلوانان ایران چون گودرز و رستم جهان پهلوان از پیران خواسته‌اند که به ایران آید و او نیز با آنکه مهر فراوان به ایران داشت نمی‌توانست سرزمین و دودمان و ایل و چراگاه‌های خود را باز گذارد و به ایران آید. اما در یکی از گفتارهای پیران چنین آمده است:

همی بارم از دیده خونین سرشک هماره گرفتارم اندر پزشک
ز نیمه شب و دیده‌ام نیست شرم که چندین پیلوده‌ام خون گرم

رج دوم این گفتار داستان از دو باور در آئین ایرانیان باز می‌گوید.

نخست، باور بدانکه زمان در نزد ایرانیان گرامی بوده و در نمازهای روزانه زرتشتیان پنج بار ستایش می‌شده است. و از گفتار پیران درباره اینکه از نیمه شب باید شرم کردن! همان داستان بزرگداشت زمان در همه شبانه‌روز است که نیمه‌شب را نیز در بر می‌گیرد.

دو دیگر... چرا شرم؟ از آنجا که ناشاد بودن و گریستن در نزد ایرانیان باستان گناه بوده است. در یکی از دفترهای کهن به نام «مینوی خرد» آمده است که در ایرانویج (یا همان سرزمین یاد شده) مردمان نمی‌گریستند و شیون و مویه نمی‌کردند.

در یسنا یکی از بخش‌های اوستا نیز چنین آمده است:

«و بر آنان گناه ناشادی کم بود»

از آنجا که ناشادی و گریستن در آئین زرتشتیان گناه بود، گریستن پیران در نیمه شب نیز گناهی بود که از دیدگاه خود او بی‌آزرمی به زمان نیمه شب بشمار می‌رفت. و این سخن پیران بخوبی نشان می‌دهد که آئین تورانیان با آئین ایرانیان یگانه بوده است. در میان دفترهای زرتشتی یک دفتر دیگر به نام «یوشت فریان و آخت جادو» چنین آمده است که خاندان فریان تورانی به کیش زرتشتی بودند که با آخت درباره دین گفتگو می‌کردند. و این نشان از آن است که بخشی از تورانیان پس از زرتشت گروش به کیش زرتشتی داشتند و بخشی بر دین باستان بودند.

برای آنکه نمونه‌ای از اندیشه دینی خانواده یا دودمان هوفریان روشن شود یک سخن از خواهر او را که از برادر می‌پرسد می‌آوریم:

«خواهر می‌گوید: کدام پا از پای هوفریان زیباتر است؟ و برادر پاسخ می‌دهد پای

اناهیتا (ایزد آب در کیش زرتشتی یا آب روان) زیرا که پای اناهیتا چون به

سبزه‌زاران رسد به آنان آسیب نمی‌رساند و آنها را تر و تازه می‌کند، و می‌بالاند»

این نمونه، بخوبی نشان می‌دهد که اناهیتا ایزد آب در کیش زرتشتیان، در توران نیز مورد ستایش بوده است. پس در پیوند ناگسستگی میان ایران و توران و باشندگان دشت قبچاق همین بس که پیش از یورش بیگانگان به این دشت‌ها، اندیشه دینی آنان یگانه بوده است و نگرشی به این کهن‌ترین اندیشه دینی جهان رهگشای پی بردن به بسیاری از باورهای یگانه ایرانیان و باشندگان دشت قبچاق است.

آفرینش جهان در کیش زرتشت چنین آمده است که خداوند برای چرخش کار جهان دو نیرو آفرید یکی از آن دو نیرو افزاینده جهان است (سپنت مینو) و دیگری نیروی کاهنده است که با یکدیگر همیستار (رو در رو) هستند و هرچه که از سوی سپنت مینو پدید می‌آید بایستی از سوی انگره مینو با کاهش روبرو شود تا این دو چرخه گرداننده جهان، همیستار و رو در رو تا پایان جهان هر یک به گردش دیگری یاری رساند. و بر این بنیاد انگره مینو که بعدها در دگرگونی زبان اهریمن خوانده شد نیرویی تباهاکار و پلید نیست بلکه نیرویی است که به کار گسترش جهان یاری می‌رساند.

سخنی دیگر درباره آفرینش آنست که خداوند (اهورامزدا)، خداوند جان و خرد نامیده می‌شود چنانکه برترین آفرینش یزدان در جهان، جان است که پس از گذر از کالدهای گوناگون به جان مردمان می‌رسد و اینجا است که برترین پدیده جان و جهان در مردمان پدیدار می‌شود که همانا خرد باشد.

زرتشت برای خداوند، شش صفت برشمرده است که نخستین آن بهمن یا اندیشه نیک باشد و بدین ترتیب خداوند آفرینش جهان را با اندیشه نیک آغاز کرد. صفت دوم اردیبهشت یا برترین پاکی و راستی و زیبایی است، آنچه که در آفرینش خداوند و جهان زیبا دیده می‌شود. صفت سوم شهریاری آرمانی خداوند

بر جهان است که به فرمان او کهکشانشان‌ها و ستارگان بیشمار در چرخه جهان می‌چرخند و همان فرمان در جان یک برگ و یک خار و یک پشه و یک آمیب نیز روان است.

مردمان نیز می‌بایستی بدین گونه بر تن و جان خود فرمان برانند تا جان و روانشان بخشی از جان بزرگ جهان بشمار رود.

پادشاهان نیک نیز اگر بر این پایه در کار کشور فرمان رانند فرمانبری از فرمان خداوند کرده‌اند.

صفت چهارم فروتنی و عشق و گسترش است که نماد آن در زمین دیده می‌شود. و این زمین است که با عشق و مهر و فروتنی به گسترش کار جهان می‌پردازد.

زرتشت زنان نیکوکار را از برای آنکه با فروتنی و عشق به گسترش جهان یاری می‌رسانند هم تراز سپندارمذ بشمار آورده است. و زن بدین گونه در کیش زرتشت مقدس شناخته می‌شود.

صفت پنجم که در آفرینش یزدان دیده می‌شود. آنست که جان در جهان رو به کمال دارد و مردمان را نیز بایستی، از این در، همواره به کمال خویش بیفزایند تا بخشی از آفرینش ایزد بشمار آیند.

صفت ششم جاودانگی و بی‌مرگی است که هم صفت خداوند است و هم همه آفریدگان خداوند چون در این چرخه قرار گیرند به جاودانگی جهان می‌پیوندند.

*

بخشی دیگر از آموزش‌های زرتشت که در گائاه‌ها بدان بسیار اشاره شده است، آباد کردن جهان و شاد کردن مردمان است. چنانکه در اندیشه زرتشت بزرگترین کار که هم تراز با نیایش یزدان است آبادسازی جهان بشمار می‌رود. آبادسازی‌ای که فرایند آن شادی مردمان باشد تا آنان از گناه ناشادی به دور باشند.

بخشی دیگر از آموزش‌های زرتشت آنست که چون همه ذرات جهان با جان جهان همراه‌اند آزار رساندن به هر چیز یا هر کس را آزار رساندن به جان جهان در شمار می‌آورد و به پیروان خود فرمان می‌داد که از چنین کار دوری کنند. و برآیند این کار نیز آبادانی جهان و شادمانی همه جهانیان، از گیاه تا جانوران و مردمان بود.

در اندیشه ایرانی جهان بزرگ را جانی بود که همه باشندگان آن، از گیاهان تا مردمان، بخشی از آن جان بودند و چون بدین جان یگانه بزرگ بنگریم جان مردمان نیز می‌بایستی از داد و آئین بزرگ جهان پیروی کند.

این اندیشه چنین فرمان می‌دهد که آنچه که در جهان بزرگ روان است در جهان کوچک که جان مردمان باشد نیز به همان سان باید که روان باشد.

این همبستگی و همیاری شگفت میان جهان بزرگ و جهان کوچک به روائی نیک جان در جهان یاری می‌رساند.

یونانیان به زمان افلاتون از این اندیشه برداشت کردند و بجای جهان بزرگ کشور را با مردمان همسان و همگون شمردند. اما کشورها هر یک بخش کوچکی از جهان بزرگ‌اند که هر یک نیز داد و آئین ویژه خویش را دارند، باز آنکه فرمان جهان در جهان و در جان مردمان یگانه است. بعدها که عرفان ایرانی پس از اسلام پدیدار شد عارفان بزرگ دوباره اندیشه کهن را پیش کشیدند و جهان را عالم کبیر و مردم را عالم صغیر خواندند.

*

از راه دور به قزاقستان درود می‌فرستم که در همه نوشته‌های باستانی چینیان و ایرانیان و یونانیان آنان را از تیره «سکا» در شمار آورده‌اند و چنانکه همگان داند خاستگاه سکائیان جهان، سیستان است و پهلوان سیستان جهان پهلوان رستم دستان است که او پهلوان قزاقستان نیز می‌باشد. تیره‌های سکایی به همه جای جهان پراکنده شده‌اند از آن میان سیت‌ها در شمال دریای سیاه، اسکیت‌ها، سکسون‌ها، اسکاندیناوی‌ها و اسکاتلندی‌ها... تا آنجا که برخی از این تیره‌های سکایی که در زبان چینی «دوچ» خوانده می‌شدند با کوچ به سوی اروپا سرزمین «دویچ لند» را بنیاد نهادند. که همین آلمان امروز باشد. سکائیان قزاقستان که در زمانهای پسین با دیگر تیره‌ها نیز آمیخته‌اند برای یافتن پیوند خود با همه سکائیان جهان بیشتر و بیشتر از هر چیز بایستی به ریشه خود بنگرند و آن ایران است.